

مقدمه

تاریخ بسان رودی در جریان است، جریانی که سازندگان آن انسان‌ها هستند و در طول زمان، نشیب و فرازها آن را شکل و جهت می‌دهند. گذری به سرزمین آتن معرف یونان باستان و فلاسفه مشهور تاریخ میکنیم، در بالای کوه بلندی بنای معروف «اکروپولیس» را می‌بینیم که پس از هزاران سال در تالو و خورشید و مشرف بر بالای شهر همچنان می‌درخشد، آنجا معبد «آتنا» خدای خدایان است، خدایانی که حتی امپراطور و سزار را هم به عبودیت خود واداشته‌اند. در منظری دیگر فلاسفه یونان را که تاثیر زیادی بر تاریخ بشریت داشته‌اند، در کتابخانه‌ای بمساحت چندین هکتار که در اعماق خاک دفن شده بود و حالا سکوها ستونهای سرکش به ارتفاع ۲۲ متر را از زیر خاک استخراج کرده‌اند. ثبت است که در صحن کتابخانه احتمالاً فلاسفه با بحث و جدل با علاقمندان فلسفه مشغول بوده‌اند. در این میان سقراط جایگاه خاصی در این آثار دارد ولی سرنوشت دیگری برایش رقم خورده است. اندر باب زندگی فیلسوفهای یونان از سقراط تا گزنوفون و دیگر فلاسفه و مبتکران تئوری اخلاق در زیست انسان، هزاران هزار کتاب و تفسیر منتشر شده است، در اینجا قصد ورود به این گنجینه‌های تاریخی نیست و نمی‌توان چیز جدیدی به آنها افزود، اما بی‌مناسبت نیست پس از دیدار از این آثار باستانی، جایگاه مطالعاتی از این آثار شگفت‌انگیز و آموزنده فلاسفه باستان در ارتباط با فقه اسلامی را جستجو کنیم و از آن مهم‌تر، این همانی ناقص و یا کپی برداری شده طوطی وار فقه اسلامی بویژه فقه‌های شیعه ایرانی را در استفاده غیر موزون از تئوریهای این فلاسفه، و ممزوج کردن دکترین آنها و بطور خاص افکار ارسطویی با احادیث و روایات سازندگان قدرت در هزار و چهار صد سال اخیر پیدا کنیم و روشن کنیم چگونه فلسفه اسلامی را منحرف جلوه داده و آن را ملغمه و بازیچه سیاسی خود گردانده‌اند.

سوال پایه‌ای و اساسی در این مطالعه این است که: فلسفه اسلامی چقدر و امدار فلسفه کلاسیک یونان است؟ در تحقیقات جدید شرق‌شناسان در موضوع فلسفه اسلامی و تزه‌های متعدد که ارائه داده‌اند، فلسفه یونان را یکی از منابع فلسفه اسلامی شناخته‌اند و برخی از آنان به نوعی فلسفه یونان را تنها منبع فلسفه اسلامی می‌دانند. این بخش از دانشمندان غربی و پیروان اسلامی آنان ادعا کرده‌اند که: عملکرد فلسفه در جهان اسلامی، صرفاً ترجمه و تکرار طوطی وار فلسفه یونانی، اسکندرانی به عربی است، فلسفه‌ایی که تنها بر اساس احادیث، توسعه یافته و قرآن در آن حضور ندارد.^۱ ایراد اصلی این نظریه پردازان این است که «فلسفه فقه سنتی» را بعنوان «فلسفه اسلامی» تلقی و تبلیغ کرده‌اند، برای یادآوری و روشن شدن جابجایی این نظریه، با مراجعه به منابع اولیه و منابع ثانویه قابل دسترس نگاهی به «فقه سنتی» می‌اندازیم.

منظور از منابع اولیه، استفاده از متون اولیه متعلق به سنت‌های مسلمانان به طور کلی و سنن شیعه بطور خاص از مجموعه‌ای از احادیث اهل سنت و کتاب‌های تاریخ و سیره‌هایی است که بیشتر آنها نیز متعلق به اهل سنت می‌باشند، همچنین از مجموعه احادیث شیعه به ویژه از «کتاب اربعه» بعنوان مرجع قابل اتکاء نیز مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، علاوه بر این به طور گسترده از آثار فقها و متکلمان بزرگ دوره آل بویه، شیخ صدوق (۳۸۱ هـ.ق)، کلینی (۳۲۹ هـ.ق)، شیخ مفید (۴۱۳ هـ.ق) و شاگردان او، الشریف المرتضی (۴۳۶ هـ.ق) و شیخ الطوسی (۴۶۰ هـ.ق) و بسیاری دیگر استفاده شده است.^۲

۱ - سید محمدعلی دیباجی محسن حسین نیا، بررسی هویت فلسفه اسلامی در آثار علامه طباطبایی، جاویدان خرد، شماره ۳۳ - و در ضمائم نک. به نظرات محمد علی امیر معزی در باره قرآن.

۲ - نک. ن. نجات بخش، مجموعه چهار جلدی احکام اربعه. (Centrerapo.com)

مورخین نوشته اند یکی از عوامل عمده‌ای جریان‌های فکری در حکومت امویان و عباسیان که آنان را در کسب قدرت و خلافت توانا ساخت حمایت موالی ایرانی بود. بنابراین شگفت‌انگیز نبود که پس از استقرار عباسیان، بسیاری از مقامات درجه دوم در دستگاه اداری، قدرت به دست ایرانیان یا آرامیان ایرانی شده افتاد. نمونه برجسته آن قدرت‌خاندان ایرانی برمک (برامکه) است که رئیس آن از سال ۱۷۰ تا ۱۸۷ هجری (۷۸۶ تا ۸۰۳ میلادی) وزارت را بعهده داشت. مراد جعفر برمکی (پسر یحیی و برادر فضل برمکی) وزیر و ندیم مشهور هارون‌الرشید است که عاقبت به دستور هارون به قتل رسید و بر جسر (پل) بغداد مصلوب شد و پدر و برادر و کسانش به آزار و شکنجه گرفتار شدند. انتقال مرکز خلافت از دمشق به عراق، به شهر بغداد پس از ایجاد آن در سال ۱۴۶ هجری (۷۶۳ میلادی) در توزیع قدرت داخلی تاثیر گذاشت. در واقع این بدان معنی بود که زمام امور حکومت در دست طبقه کاتبان یا کارمندان اداری بود، که از سالیان پیش از فتوحات اسلامی، همچنان به عنوان یک طبقه مسلط وجود داشتند و بیشتر فوت و فن حکومتی امپراطوری ساسانی را حفظ کردند. اینان انتقال‌دهندگان فرهنگ ایرانی یا بهتر بگوییم فرهنگ ایران سُرّیانی^۳ عراقی بودند. عده‌ای از آنان مسیحی و عده دیگر زردشتی مذهب بودند، ولی دین زردشتی، به خاطر اینکه دین رسمی بود و تقریباً یکی از نهادهای دستگاه حکومتی به شمار می‌رفت در حال زوال بود. بدینسان منشیان دارای فرهنگی بودند که به آن افتخار می‌کردند. این فرهنگ، به یمن ترجمه و تفسیر بخش عمده‌ای از آثار فلاسفه یونان، عناصر مهمی از فرهنگ یونانی را وارد فرهنگ و «فقه اسلامی» کردند. این منشیان، به استثنای آنان که مسیحی بودند، دینشان در این امر اثری نداشت، چون می‌دیدند که بهترین مناصب در زمینه حرفه آنان به مسلمانان واگذار می‌شود بسیاری از آنان به اسلام روی آوردند. با این وجود، عباسیان از حمایت گروه‌هایی از اهل سنت و جماعت، به ویژه فقهای آنان برخوردار بودند.

دنیای مسیحیت قبل از اسلام، مانند سایر مکاتب دچار چالش مهمی با افکار یونانی شده بودند، متفکرین مسیحی، مسیری را که دانشمندان مسلمان گذراندند پیش از آنها طی کرده بودند. سن توماس آکوئیناس (۱۲۷۴/۶۷۲) در اواخر قرن سیزدهم میلادی که آغاز یک دوره بحران و ورشکستگی اوضاع فکری و سیاسی و در نتیجه، ورشکستگی هرگونه ایده‌ای بود، وارد می‌شود و به جامعه امید نظم و به انسان امید رستگاری دهد. در این دوران دگرگونی‌هایی که در یکپارچه کردن امپراطوری صورت گرفت و روند متمدن شدن فرانک‌هایی که در آغاز هجوم، هیچ از آداب شهر نشینی نمی‌دانستند، فضای تیره قرون را تابناک می‌کرد. دانشگاه‌هایی در این قرن تأسیس شدند. نزاع میان دستگاه کلیسا و کانون قدرت سیاسی تا حدودی آرامتر شد. در واقع ظهور آکوئیناس مقارن با اوضاع مستقر و امیدوارکننده جامعه اروپایی بود. از این رو نظریه‌های سیاسی هرچند با عناصر پررنگی از یأس سیاسی لعاب خورده بودند، اما نظریه سیاسی آکوئیناس خوش بینانه تر بود.

توماس آکوئیناس فلسفه ارسطو را با مسیحیت آشتی داد، او نه تنها به دلیل ابن‌سیناگرایی، موجب خروج اروپائیان از مدار بسته افلاطونی شد، بلکه تجدید نظرهای اساسی در آراء پیشینیان انجام داد. او بطور مستقیم در الگوی نظری سنت آنسلمی «تقدم ایمان بر فهم برهان وجودی خدا» شک بوجود نیاورد، لیکن با طرح مسئله به شکل دیگر، صورت مسئله را که قرن‌ها سبب در جازدن اندیشه مغرب زمین در مدار بسته ایمان شده بود، تغییر داد.^۴ او در برابر این پرسش که، آیا ایمان مقدم است بر علم و یا علم مقدم

^۳ - زبان سُرّیانی، زبانی منبعث از زبان سُرّیانی آرامی است که در شمال بین‌النهرین و غرب ایران رواج داشته است. (فرهنگنامه ایران) خطی که برای نوشتن سُرّیانی بکار می‌رفته با اندک تغییراتی همان خط آرامی است.

^۴ - آن فرمانتل (Anne Fremantle)، عصر اعتقاد، ترجمه احمد کریمی، انتشارات امیر کبیر، ص ۱۸۳ - مصطفی دانش‌پژوه و قدرت‌الله خسروشاهی،

است بر ایمان، این نظر را مطرح کرد که، علم و ایمان موضوع‌های واحدی نیستند. یعنی نمی‌توان در آن واحد هم به یک موضوع ایمان داشت و هم علم. این دو نسبت به هم متقدم و متأخر نمی‌باشند، ما هرگاه به چیزی از جهتی علم پیدا می‌کنیم، ایمان ما به آن چیز از همان جهتی نیست که به آن علم پیدا می‌کنیم، بلکه از جهت دیگر است که ایمان پیدا می‌کنیم. به عقیده آکوئیناس: «یک شخص معین ممکن است درباره یک چیز معین به طور نسبی هم علم داشته باشد و هم ایمان، یعنی نسبت به موضوع، نه از یک لحاظ معین، زیرا ممکن است همان شخص از یک موضوع واحد چیزی را بداند و درباره چیز دیگر از آن عقیده‌ای داشته باشد... و دلیل اینکه چرا علم و ایمان نمی‌توانند در باره یک موضوع، از یک لحاظ معین، متحد باشند این است که موضوع علم مرئی است و موضوع ایمان نامرئی». به هر روی، ورود آکوئیناس تا همینجا تحول اساسی در باز کردن مدار بسته‌ای که فکر انسان را به «جسد ذهن ایمانی» بسته بود، ایجاد کرد. در حقیقت تحول مهمی که آکوئیناس بوجود آورد، این بود که با سست کردن حلقه‌های ذهن از ایمان، این امکان را ایجاد کرد که نسل‌های بعدی او با گشودن این حلقه‌ها، ذهن را در مقام سوژکتیو بشناسند. آکوئیناس توانست و واکنش‌های بعدی فلاسفه، چون ماکیاول و فرانسیس بیکن این را ثابت کرد.

توماس آکوئیناس از جمله متکلمانی است که توجه شایانی به مقوله نظام‌سازی سیاسی داشته است، وی ابتدا قانون را به چهار قسمت (قانون زلی، قانون طبیعی، قانون بشری، و قانون یزدانی) تقسیم کرده و ضمن آن، به واکاوی رابطه برخی از این قوانین با یکدیگر و نیز دایره صلاحیت قانونگذار بشری در امر تقنین و نیز تأثیر قانون در محدودسازی حوزه قدرت سیاسی می‌پردازد.

او از تفکر فلسفی و کلامی خَلّاقی برخوردار بوده و نیز اولین شخصیتی است که در عالم مسیحیت میان اندیشه یونانیان - و به ویژه دستاوردهای نظری ارسطو - با کلام و الهیات مسیحی آشتی و همزیستی برقرار ساخته است.^۵

اگر به تاریخ مراجعه کنیم، در می‌یابیم که جنگ بین امپراطوری‌ها از یونان قدیم تا امروز جنگ مرامهای سلطه‌جو بر سر قدرت^۶ بوده است که برای آمریت بر قدرت، مرامهای خود را رواج می‌دادند. بعنوان نمونه: لزوم سلطه «متمدنها» بر «بربرها» و وحشی‌ها که فلاسفه یونان قدیم توجه گر آن بودند، یا جنگ در آئین کلیسا به قصد استقرار «نظام الهی» در سرتا سر جهان (حکمی که خداوند حکومت بر آسمانها و زمین را به کلیسا بخشیده است) و نظریه‌ای که جنگهای صلیبی را پدید آورد، و یا نظریه تنازع بقای داروینیسم اجتماعی که جنگ‌های ابتدائی را برای جلوگیری از عوارض افزایش جمعیت ضروری می‌داند، و بالاخره نظریه «جنگهای پیشگیرانه» قدرتهای بزرگ جهانی؟ همه و همه آبخشور قدرت از فلاسفه یونان قدیم دارند.

باید اضافه کنیم که در «فلسفه فقه اسلامی» افزون بر منابع یونانی و تفکر فیلسوفان یونانی، از سنت‌ها و فرهنگ‌های شکل‌گرفته در اسلام و به ویژه از میراث فکری عرفا استفاده شده که بحث میراث فکری ایران باستان را در سهروردی، در مُلاصَدرا و دیگر عرفا به اوج خود رساند، این عرفای بزرگ، در کنار منابع خود، از منابع فلسفه یونان هم به عنوان یکی از منابع فلسفه پایه‌ای بهره برده

^۵ - محمد تقی فعالی، ایمان دینی در اسلام و مسیحیت، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۱، ص ۸۳-۸۹

^۶ - میشل فوکو در باب قدرت می‌گوید: قدرت نفی انسان در ناخودآگاه اوست. قدرت میدان مغناطیسی است، قدرت به منزله یک میدان مغناطیسی و الکترومغناطیسی است که تمامی نیروهای ضعیف و قوی را در حوزه تأثیراتش در روابطی متناسب با وزن آنها به خود جذب می‌کنند. هیچ امر واقعی انسانی و اجتماعی، بدون روابط قدرت بوجود نمی‌آید. «روابط قدرت عمیقاً ریشه در تار و پود جامعه دارند. یعنی اینکه قدرت یک ساختار اخلاقی نیست که در بالای سر جامعه تشکیل شوند و بتوان نابودی کامل و اساسی آنها را آرزو کرد. زیستن در جامعه به معنای زیستن به شیوه‌ای است که در آن انجام عمل بر روی اعمال بر دیگران ممکن است. جامعه فاقد روابط قدرت، تنها می‌تواند تصور انتزاعی باشد.» (فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، نوشته هیوبرت دریفوس و پل رابینو، ترجمه حسین بشیریه، نشرنی، ص ۲۲۱)

اند. در بحث الهیات و موشکافی در مسائل غیر الهی و این جهانی، نوآوری‌های فلسفه اسلامی را از یونان باستان و از ارسطو و افلاطون که هر دو از خدا و از خدایان حرف می‌زنند می‌توان دید.

اگر به تاریخ خاورمیانه و خاور نزدیک در اواخر دوران باستان و اوایل پدیداری اسلام (سالهای ۵۷۰ میلادی) بنگریم، از نظر تحول فلسفی و تاریخ اندیشه‌ها، تحولاتی مهمی را خواهیم یافت. مکتب‌های گوناگون یونان قدیم، مانند مکتب سوفیستی، فیثاغورسی، مذهب گنوسی، مکتب افلاطونی، ارسطویی و نو افلاطونی را می‌بینیم که چه جوششها و رواجی داشتند. در مباحث فلسفی یونان قدیم و بطور کلی در عالم فلسفه آن دوران، محور اندیشه‌های مدرن بچشم می‌خورند، بیش از همه، این بحث‌ها حول محور تفکر انسان، پیرامون مقولاتی چون عقل، نفس، حکمت، معرفت و ... دور می‌زد.

در این نوشتار قصد آن را نداریم که به ویژگی‌های نیکوی اخلاقی و مجموعه نظرات و تئوری‌های علمی فلاسفه یونان و از جمله به تئوری‌های دست اول افلاطون و ارسطو پردازیم، چنانچه در طول تاریخ دو هزار و پانصد ساله اساطیر یونانی، میلیونها و میلیونها ورق از این فیلسوفها کاغذ سیاه شده و فرهنگنامه‌های متعددی در تمدنهای مختلف جهانی مملو و لبریز از زندگی نامه و افکار این اساطیر می‌باشد.

آنچه بیش از همه مورد نظر این مطالعه و نوشتار است، عبارت است از یک واکاوی انتقادی به آن بخش از این داده‌های انبوه تاریخی قدیم که در دست می‌باشد، بازنگری برای کشف یک معمای تاریخی، معمایی که تا کنون پژوهشهای فراوانی هم بر روی آن شده و تزهای زیادی نیز روی آن نوشته شده، اما این معما همواره و هنوز در پرده ابهام باقی مانده است. معمای اینهمانی یا در هم تنیدگی برخی از تئوری‌های دانشمندان یونان قدیم در فلسفه فقه اسلامی است. معما این است که چگونه فلسفه فقه اسلامی، از آن بخش از صفات نیکو و مثبت این دانشمندان درس نگرفت و بعکس برخی از صفات غیر منطقی، خلاف اخلاق یا صفات غیر اخلاقی و نادرست از نگاه به زن یا نگاه به نوع انسان و ... را از دکتربینهای این فلاسفه وام گرفته و مورد تایید قرار داده و شدیداً بکار برده‌اند. برای کشف این معما، معمای اینهمانی فلسفه فقه اسلامی با تفکر یونانیان را در حد امکان و بضاعت خود مورد مطالعه قرار می‌دهیم.